خراسان بزرگ در فرایندهای زمان

گذری بر تاریخ و جغرافی خراسان بزرگ

علیرضا کشوردوست [۱]

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۷/۲
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۹/۳۰

چکیده

خراسانِ بزرگ دیاری است دیرین. دیاری که از دیرین روزگاران در تاریخ ایران نقشی ویژه داشته است؛ از زمانی که آریاییان به بالاترین جایش در شمال آمدند و نخستین باشندگاه آریاییان را در این‌سوی جهان پدید آوردند و پس از زمانی ماندن در آنجا، راهی ایران و هند شدند تا آنگاه که پارت‌های باشنده در آن، یونانیان را راندند و ایران را از آنِ ایرانی کردند.

خراسان بزرگ در سده‌های نخستین اسلامی، پایگاه پدیدآمدن فرهنگ و زبان نوین پارسی شد. نخستین زنجیرهٔ شاهی ایران پس از اسلام را طاهریان خراسانی ساختند و در پی آنان، سامانیان خراسانی بر پهنه‌ای گسترده دست یافتند.

خراسان در سده‌های نخستین، خاک‌ریز تازش و چپاول ترک‌ها و ترکمانان و مغول‌ها بود و پس از دوران مغول، هراسی دیگر را آزمود و اندک‌اندک سست شد. نادرشاه برخاسته از خراسان، چندی بر آن و ایران فرمان راند، ولی ازآن‌پس زمینهٔ پاره‌پاره‌شدن آن فراهم شد و دو پیمان پاریس و آخال از گسترهٔ آن کاست.

خراسان، فردوسی، رودکی، ناصرخسرو، ابوریحان، بوعلی سینا و ده‌ها و صدها تن از دیگر بزرگان ایران‌زمین را به ایران و جهان تقدیم کرد. خراسان در تاریخ ایران، دیاری بس بزرگ است.

روش این پژوهش، به گونهٔ توصیفی‌تحلیلی است و کوشش شده است تا با بهره‌گیری از نقشه، روند دیگرگونی‌های این جایگاه وزین، بهینه‌تر تحلیل شود.

در این مقاله، در کنار پرداختن به جغرافی و تاریخ خراسان بزرگ، کوشش شده است تحلیلی پیرامون چرایی‌های بزرگی آن پرداخته شود و روندهای دیگرگونی‌های آن موردبررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی

بلخ، خراسان بزرگ، مرو، هرات.

---

۱ . نویسندهٔ مسئول. عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت. رایانامه: keshvardoost@iaurasht.ac.ir

مقـدمه:

خراسان بزرگ، دیـاری اسـت کـه امـروز پـاره‌ای از آن، دربردارندهٔ سه استان خراسان شمالی و خراسان جنوبی و خراسان رضوی در شمال خاوری ایرانِ برجای‌مانده است و دیگر پاره‌های آن، بر پایهٔ رویـدادهای زمانـه از ایـران جـدا گشــته و کشــورهای ترکمنســتان و افغانســتان و ازبکستان و تاجیکستان را ساخته‌اند.

همهٔ کسانی که به‌گونه‌ای اثری دربارهٔ تـاریخ ایـران در درازای زمان نگاشته‌انـد، پـژوهش‌هـایی نیـز دربـارهٔ خراسان بزرگ انجام داده و آگاهی‌هایی ارائـه کـرده‌انـد. چه بسیار تاریخ‌نگاران و جغرافی‌پژوهـان و پژوهشـگران پیرامون ادبیات پارسی و اندیشمندانی که در هـر بـاره‌ای به پژوهش پرداخته‌اند، به خراسان نیز اندیشـیده و نقـش ایـن دیـار را در سـاختار تـاریخ و ادب و فرهنـگ ایـران بررسی کرده‌اند.

ازآنجاکه خراسان را دیاری پاسدارندهٔ فرهنگ دیرین ایران دربرابر تازش فرهنگ‌های بیگانه می‌دانیم، کوشش بـر آن اسـت بـا نگـاهی بـه جغرافیـای ایـن دیـار و دگرگـونی‌هـایش در درازای تـاریخ، بـه بررسـی نقـش خراسان در ایستادگی دربرابر این تازش‌ها و زنده‌سـاختن فرهنگ دیرین ایرانی پرداخته شود.

۲. داده‌ها

در این نوشته، با جست‌وجو در منابع دیروز و نوشته‌هـای امروز، موفق به یافتن نقشه‌هـایی شـده‌ام کـه نمایاننـدهٔ موقعیت هر زمانی خراسان بزرگ‌اند و کوشش شده است در کنار تحلیل‌ها، برای رسـیدن بـه هـدف از آن‌هـا نیـز بهره‌گیری گردد.

۳. روش کار

الف. جست‌وجو برای یافتن منابع دیرین؛

ب. جست‌وجو برای یافتن نگاشته‌های نو دربارهٔ خراسان بزرگ؛

ج. یافتن نقشه‌هایی دربارهٔ گسترهٔ ایران‌زمین در درازای تـاریخ بـرای یـافتن موقعیـت سیاسـی خراسـان در هـر زمانه‌ای.

۴. یافته‌ها

خراسان دیاری است در شمال خاوری ایران‌زمین، دیاری دیرین، دیار پاسدارندهٔ فرهنگ ایران‌زمـین و پدیدآورنـدهٔ زبـانی کـه ایرانیـانِ امـروز بـدان سـخن مـی‌گوینـد (رحمان‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۷).

خراسان دیاری گسترده بود؛ بس گسترده‌تـر از خراسـان امروز. دیاری که شـمالش بـه دریاچـهٔ آرال مـی‌رسـید و خاورش به مرز چین. خراسان بزرگ از شمال به فرامـرز فرارود مرزمنـد بـود و از بـاختر بـه دهسـتان، اسـترآباد، کومس و کویرهای نمـک و لـوت. در جنـوب خراسـان، مکران و سیستان و قندهار بود و در باخترش سین‌کیانگ (دایرهٔ‌المعارف بریتانیکا، خراسان). خراسان، امروز پاره‌پاره گشته و هر پاره‌اش نامی به خـود گرفتـه و در کشـوری اسـت؛ در کشـورهایی چـون تاجیکسـتان، ازبکسـتان، ترکمنستان و افغانستان.

نقشهٔ۱. نقشهٔ خراسان بزرگ



مأخذ: www. Khorasan in history.com

در این گسترهٔ پهناور، چه بسیارند یادمان‌های دیرین روزگاران ایران، یادمان‌هایی چون سمرقند، بخارا، مرو، هرات، توس، نیشابور و تبس، چون جیحون، سیحون، هریرود و اترک و چون هندوکش و قراداغ و بینالود که در نام هریک، هزاران رویداد خفته است.

در اینکه چرا این دیار را خراسان نامیده‌اند، اندیشه‌ها گوناگون است. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین سروده است (اسعد گرگانی، ۱۳۲۸: ۱۸۶):

زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان یعنی آنجا کو خور آسد

خراسان را بود معنی خورآیان کجا از وی خور آید سوی ایران

یاقوت حموی، جغرافی‌دان بزرگ، دربارهٔ نام خراسان نگاشته است: خُر به فارسی دری، نام خورشید است و آسان جای، گویا جای شی است (حموی، ۱۳۶۲: ۱۳۲).

حافظ ابرو، جغرافی‌دان نامدار، خوراسان را آفتاب‌مانند دانسته است (حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۹۶) و میبدی خراسان را سرزمین نورانی می‌داند و آن را واژه‌ای برآمده از دو پارهٔ «خور»، به‌معنی خورشید و «آسان»، به‌معنی خاور دانسته است (پرتو، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده است: «خراسان واژه‌ای پهلوی است که در نوشته‌های دیرین، به‌معنی خاور دربرابر باختر آمده است.»

سرانجام این سخن آنکه خراسان، به‌معنی سرزمین برآمدن‌گاه خور است و چنین است؛ چه آنکه باشندگان ایران‌زمین در این دیار، نخستین کسانی هستند که برآمدن خورشید را در هر روز می‌بینند.

خراسان نخستین فرودآیندگاه آریایی‌های کوچنده بدین‌سو بود. آنگاه که دوران یخ آغاز شد و باشندگان سرزمین فراکاسپی، سر به کوچ نهادند و شماری راهی باختر و شماری ره به جنوب گشودند، راهیان جنوب پس از گذشتن از بیابانی که امروز قراقوم نام دارد و پاره‌ای از جمهوری ترکمنستان است، در مرز پانهادند، به خراسان در کنار آمودریا بار انداختند و زمانه‌ای دراز باشندهٔ آن دیار شدند؛ دیاری که به یاد زمانهٔ باشندگی آنان، ایران‌وَاج نام گرفت (گیرشمن، ۱۳۴۵: ۲۶).

این خاک، خراسان بود که کوچگران باشندهٔ ایران‌واج را پروراند و پرشمار ساخت و این خراسان بود که خاکش گذرگاه و باشندگاه دگری شد، از برای آنانی که آریایی‌شان نامیدند. کوچگران به بلندای باموارهٔ فلات ایران تا آنجا که امروزه اشک‌آباد است، آمدند و بر سه پاره شدند: پاره‌ای ماندند، پاره‌ای خاک خراسان را در نوردیدند و رو به درهٔ سند نهادند و پاره‌ای به سیلک کاشان رفتند. از میان آن‌ها، سده‌هایی پس‌تر، شماری مادی خوانده شدند و شماری پارسی. مادی‌ها و پارسی‌هایی که پس از چند سده توان یافته و بر ایران دست یافتند و با دیگر باشندگان ایران‌زمین بر گستره‌ای پهناور دست یافتند، گستره‌ای از کران مدیترانه و فراتر از نیل و این‌سوی دانوب تا مرز چین.

بـه روزگـار فرمـانروایی مادهـا و دل‌مشـغولی آنـان بـا فرمانروایان میان‌دورود، خراسان چشم‌دوخته به توان‌یابی آریایی‌هـای رفتـه بـه بـاختر ایـران، آرياييـان مانـده در خراسان را در خود پرورد، پارت‌ها را. بـودن پـارت‌هـا در میان جیحون و دهستان و اترک خراسان را به آرامی بـا آریاییان آشنا نمود.

در آن زمانه، در خاور سرزمین پارت‌ها در فـرارود، دو گروه سغدی و خوارزمی می‌زیستند: سغدی‌ها در جنوب و خوارزمی‌ها در شـمال و در میـان فـرارود و هنـدوکش و تجن، هراتی‌ها؛ ناوابسته به هم و چشم‌دوخته به رخنه‌ای برای فراچنگ‌آوردن توان (پرتو، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

مادها چند گاهی فرمـان راندنـد و سـاختار تـوان رو بـه فروافتادن میان‌دورودیـان را بـه هـم ریختنـد و تـوان و تاج‌وتخت خود را به کوروش بزرگ سپردند. کـورش بـر پهنه‌ای بس پهناور دست یافت. از مـرز چـین تـا کـران مدیترانه و از فرارود تا کران شاخابهٔ پارس؛ در آن میـان، خراسـان نیـز پـذیرای فرمـان او شـد. او هریـک از سرزمین‌های سربه‌فرمان خود را بـه فرمـانروایی بـا نـام خشـترپاون سـپرد. در سـنگ‌نبشـته‌هـا، از شـانزدهمین سرزمین زیرفرمان او با نام «پرثوه» یاد شـده اسـت کـه دربردارندهٔ پارت، خوارزم، سغد، هرات و توس بود. کانون فرمانروایی سرزمین پرثوه، توس بـود و ویشتاسـپ، پـدر داریوش، در آن بود و بر پرثوه فرمان می‌راند (گیرشـمن، ۱۳۴۵: ۱۲۱).

نقشهٔ۲. ایران در دوران پادشاهی هخامنشیان



مأخذ: پرتو، ۱۳۸۶: ۱۳۳

داریوش بزرگ آمد و تا سِند را به زیرفرمان آورد. پیوستن چندگاهـهٔ سـرزمین سِـند بـه سـرزمین‌هـای زیرفرمـان آریاییانِ ایران، آریاییان کوچنده به هند را بالاند و بالیدن آن‌ها و رفت‌وآمدشان با خراسانی‌ها، مردم این دیـار را را با اندیشه‌های آیینی و فرهنگی و هنری هند آشنا کـرد و خراسان، دیار بالندگی هنر شد. (WATSON,OLD INDIA :96).

هخامنشیان رفتند و اسکندر گجسـتک آمـد از مقدونیـهٔ بالکان. جهـانی گشـود و بـر ایـران نیـز دسـت یافـت و ارتشش تا آخرین پارهٔ شمال خاوری خراسان رفت. چون اسکندر مُـرد و تـوانش پـاره‌پـاره شـد و در هـم پاشـید، شماری از یونانی‌های فرستاده‌شده ازسوی او به خراسان، در آن پـاره‌هـای شـمال خـاوری خراسـان ماندنـد و

فرمـــانروایی‌ای برپـــا داشـــتند پیرامـــون اشروســـنه. فرمانروایانشان نیز، به نام خدایشان «افشین» نام گرفتند. ایران، در دست شاخه‌ای از بازمانـدگان اسـکندر بـه نـام سلوکیان بود و آنـان نـاتوان از چیرگـی همـه‌سـویه بـر خراسان. ناتوانی سلوکیان، خراسان را کـانون رسـتگاری ایران نمود؛ چه آنکه دیاری بود، پذیرای اندیشهٔ بزرگی و رهایی. پندارهٔ رهایی، پارت‌های باشندهٔ شمال خراسان را به میدان کشید و سـتیزهٔ میـان پـارت‌هـا و سـلوکیان را آغازاند. ستیزه‌ای با سرانجام فروافتی توان سلوکی‌ها و بر تخت نشستن پارت‌ها. اکنون باشندگانی از دیار خراسـان بودند که بر ایـران و پـس از چنـدی، فراتـر از مرزهـای ایران چیره شدند و فرمان می‌راندند. باشندگانی بر تخـت نشسته که اشکانیان نام داشتند. کانون برخاسـتن آنـان، «نسا»، چندی پایتخت ایران بود.

اشکانیان بـر ایـران دسـت یافتنـد و ایـن نخسـتین چیرگی خراسانیان بـر همـهٔ ایـران بـود. خراسـان در آن زمانه، دریافت‌دارندهٔ اندیشه‌هـای برخاسـته از هنـد بـود، چون آیین بودایی؛ به‌گونه‌ای‌که در پاره‌هایی از خراسـان بوداییان چیره شدند، چون کوشان. بوداییان در خراسـان زیستند و ره به چین گشودند و آمیزه‌ای از فرهنگ آیینی خود و فرهنگ بومی خراسان را با خود به چین بردند.

بـودن بوداییـان در خراسـان، اشـکانیان را بـرای ایستادگی دربرابر چیرگـی آن اندیشـه و اندیشـهٔ آیینـی مسیح که از باختر به درون ایران می‌خزید، به پشـتیبانی از آیین زرتشـت برانگیخـت و بـرای زدودن خراسـان از آیـین بـودایی، ایـن دیـار یکـی از کـانون‌هـای تـوان زرتشتی‌گری شد (پرتو، ۱۳۸۸: ۱۳۴). برایند این تـلاش، تبدیل‌شدن خراسان به پاسدارندگاه فرهنگ ایرانـی شـد که در سده‌هایی پس‌تر، نمودی شگفت یافت.

اشکانیان رفتند و ساسانیان بر سر کار آمدند. هم‌زمان بـا برسـرکارایی ساسـانیان، باشـندگان فراسـیردریا کـه «تُرک‌ها» نام گرفتند، حرکت خود را بـرای درون‌خیـزی به ایران آغاز کردند و این سبب شد که خراسـان، سـنگر پاسدارندگی از ایران دربرابر تُرک‌هـا و دیگـر باشـندگان آزمند فراسیردریا گردد.

در زمـان ساسـانیان، خراسـان بـر چهـار پـاره بـود. پاره‌های ابرشهر، مرو، هرات و بلخ. ابرشهر پـاره‌ای بـود، دربردارنـدهٔ خراسـان بازمانـده بـرای امـروز کـه کـانون فرمانروایی‌اش در نیشابور بـود. پـارهٔ هـرات، دربردارنـدهٔ بخش باختری افغانستان امروز بود و کـانون فرمـانروایی شهر هرات. پارهٔ بلخ دربردارندهٔ بخش خاوری افغانسـتان امروز و بخش‌هایی از جنوب تاجیکستان امروز بود و پارهٔ مرو دربردارندهٔ بخش خاوری ترکمنستان امروز و بخـش جنوبی ازبکستان امروز که کـانون فرمـانروایی‌اش شـهر مرو بود (پرتو، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

در میان این چهار پاره، پارهٔ مرو ازآنجاکه خـاک‌ریـز نخست ایسـتادگی دربرابـر تُـرک‌هـا بـود، از بزرگینگـی ویژه‌ای برخوردار بود و بدین‌سبب، انبارهٔ بزرگ ایستادگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران به شمار می‌رفـت و شهرهایی چون سمرقند و بخارا در آن پاره در سده‌هـایی پس‌تر، پاسدارندهٔ فرهنگ ایرانی و پدیدآورنـدهٔ فرهنـگ ایستادگی شدند.

در کنار پارهٔ مرو، پارهٔ بلـخ بـود کـه کهنـدژ (قنـدوز امروز)، سمنگان، بغلان، تخارستان و بدخشان را در خـود داشت. پارهٔ بلـخ، بـه‌سـبب درون‌خیـزی اندیشـهٔ آیینـی بودایی در آن و تلاش برای چیره‌ساختن زرتشتی‌گری بر آن و ایسـتادگی دربرابـر فرهنـگ درون‌خیـز چینـی، بزرگینگی ویژه‌ای داشت.

نقشهٔ۳. گسترهٔ زیرفرمان امپراتوری ساسانی



مأخذ: وزارت کشور، ۱۳۵۰: ۳۲

در پشت خاک‌ریز مرو و بلخ، دو پارهٔ هرات و نیشابور بودند. هرا، بادغیس و غور را در خود داشت و بیشترینهٔ نگاهش به هند بود و به‌گونه‌ای با هند در چالش بود که در آن زمان در هند، همهٔ سرزمین‌های ایران را با نام خراسان می‌شناختند (پرتو، ۱۳۸۳: ۲۳).

این چهار پاره، با هم خراسان شناخته می‌شدند و خراسان یکی از چهار بخش ایران بود. کریستن سن دربارهٔ گسترهٔ خراسان می‌نویسد:

> خط مرزی از گوشهٔ جنوب شرقی بحر خزر و درهٔ اترک می‌گذشت و پس از گذشتن از صحرای تجن در زیر قرقی به جیحون می‌رسید. موافق مسکوکات به‌دست‌آمده، این خط سرحدی، از قلل سلسله جبال حصار گذشته و به پامیر می‌رسید و از آنجا به‌سمت جنوب مایل گشته و در امتداد قطعه‌ای از جیحون که بدخشان را در میان گرفته، عبور کرده و به قطعهٔ هندوکش می‌رسید. از آن نقطه، خط سرحدی به‌سمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله کوه‌های هندوکش و ملحقات آن به جنوب هرات رسیده و ترشیز و خواف و قُهستان را قطع کرده و باز به دروازهٔ کاسپین می‌پیوست (کریستن سن: ۹۶).

خراسان دیرتر از بسیاری از سرزمین‌های ایرانی فراچنگ مسلمان آمد، اما پایگاهی بزرگ شد برای پیشروی به‌سوی چین و هند؛ دو سرزمینی که هیچ‌گاه در دو سدهٔ نخست اسلامی، به دست عرب‌های مسلمانان گشوده نشد.

دل‌بستگی دربار خلافت عباسی به دست‌اندازی به چین و هند، خراسان را پایگاه نظامی مسلمانان کرد و از فشار آنان برای چیرگی فرهنگی بر آن دیار کاست و این سبب گشت که این دیار، بازماندگاه فرهنگ ایرانی و پدیدآمدن‌گاه فرهنگ نوین ایرانی پس از اسلام گردد. فرهنگ درخشانی که نمودی ویژه در زبان و شعر فارسی یافت.

بارگاه خلافت عباسی بغداد، آن‌چنان به خراسان و سرزمین‌های فراتر از آن می‌اندیشید که هارون‌الرشید پسر خود، مأمون، را به فرمانروایی بر خراسان گماشت و مرو را کانون فرمانروایی او ساخت و خود به خراسان آمد تا زمینهٔ تازش به هند را فراهم آورد. او آمد و مُرد و در خاک سناباد توس خُفت. او مُرد و بر سر نشستن بر جایش میان پسرانش ستیزه پدید آمد و چون مأمون خلیفه شد، چندی مرو کانون خلافت عباسی بود. علی‌بن‌موسی‌الرضا‌ع برای ولیعهدی او به مرو آمد و به

توس فرستاده شد و در توس به شهادت رسید و در کنار گور هارون به خاک سپرده شد.

ستیزهٔ پدیدآمده میان توان‌جویان خلافت، خراسانیان را بر پا خیزاند و طاهر، زادهٔ هرات، در سال ۲۰۵، نام خلیفه را از خطبه انداخت و برگ نوین تاریخ ایران را گشود. برپاخیزی طاهر و ناتوانی بارگاه خلافت در سامان‌دهی به این پاره از ایران، پارهٔ مرو را نیز بر پا خیزاند و امیر اسماعیل سامانی از بخارا بر تخت نشست. ستیزهٔ میان بازماندگان طاهر هراتی و یعقوب سیستانی و امیر اسماعیل بخارایی، راه را بر تُرک‌ها گشود. سبکتگین بر غزنهٔ خراسان دست یافت و پسرش محمود، توانی بی‌مرز یافت و به هند تاخت. آن تُرک، اسلام را به هند برد و هند را چپاول کرد و دارایی بی‌کرانی با خود به غزنه آورد.

توان نظامی و اقتصادی بزرگ محمود، او را دربرابر تنها دیوارهٔ ایستادگی عرب مسلمان باز ایستاند: زبان عربی. ازآن‌رو بود که محمود کوشید ازآنجاکه زبان تُرکی توان رویارویی با زبان عربی را نداشت، پارسی را بیالاند و با توان فرهنگی خراسان و ایران گام آخرین را بر دارد و چنین کرد و پاره‌ای از برآیند چپاول خود در هند را به پای بزرگینگی‌بخشی به زبان پارسی ریخت. او کاری کرد که طاهر، یعقوب، امیر اسماعیل، مرداَویج زیاری و پناه‌خسرو بویهی نکرده بودند. آوای برهم‌خوردن سکه‌های زرین او شاعران را به سخن آورد و خامه‌گردانان را به نگارش برانگیخت و چه بسیارند دیوان‌ها و کتاب‌هایی به زبان پارسی در زمان او و در آن میان و شکوهمندتر از همه، شاهنامهٔ بزرگ‌مرد ادب خراسان: فردوسی توسی.

نقشهٔ ۴. سرزمین‌های زیرفرمان تُرکان غزنوی



مأخذ: وزارت کشور، ۱۳۵۰: ۴۷.

خراسان سده‌هایی چند تاختن‌گاه تُرک‌ها بود: از غزنوی تا سلجوقی. غزنویان و سلجوقیانِ چیره بر خراسان، بر ایران چیره شدند و سلجوقیان تا کرانهٔ مدیترانه رفتند و چون فرو افتادند، خوارزمیانِ برخاسته از پارهٔ شمالی فرارود از راه رسیدند و چندی نیز آنان بر خراسان و ایران چیره شدند تا زمانی که مغول آمد.

یاقوت حموی، جغرافی‌دان بزرگ ایرانی، در *مراصدالاطلاع* برپایهٔ پژوهش‌های خود دربارهٔ خراسان در آن زمان می‌نویسد:

خراسان سرزمین وسیعی است که یک طرف از جوین و بیهق به عَراق می‌رسد و طرف دیگرش از طخارستان و غزنه و سجستان (سیستان) به هند منتهی می‌گردد. از شهرهای آن، نیشابور و هرات و مرو که قسمتی از بلخ است و نسا و ابیورد و سرخس است؛ جیحون و خوارزم را هم

برخی تابع آن شمرده‌انـد. گفتـه شـده خراسـان دارای چهـار کرسی بوده است: کرسی اول، ایران‌شهر که عبـارت باشـد از نیشابور، قُهستان، طبسین، پوشنج و بادغیس از توابـع هـرات که در قدیم شهری بزرگ و باصـفا بـود و طـوس و طـابران. کرسی دوم، مرو شاه‌جهان، سـرخس، نسـا، ابیـورد، مـرورود، طالقان و خوارزم. کرسـی سـوم، طـرف غربـی رود جیحـون، جرجان، خوارزم، طخارسـتان علیـا، اندرانـه (شـهری نزدیـک هندوکش)، ساسـان، بغلـدن (شـهری از توابـع بلـخ) و والـج شهری در طخارستان. کرسی چهارم، مـاوراءالنهـر و بخـارا و شاش (چاچ) که در آنجا کمان‌های خوب می‌سـاختند و سـغد نزدیـک سـمرقند کـه آن را بـه‌سـبب خوشـی آب‌وهـوا از بهشت‌های چهارگانـه بـه شـمار آورده‌انـد و بـین جیحـون و سمرقند.

نقشهٔ۵. سرزمین‌های زیر فرمان ترکمانان سلجوقی



مأخذ: وزارت کشور، ۱۳۵۰: ۵۴.

مغول از فروریزی توان خراسان که برآیند ستیزهٔ تُرک‌ها و ترکمانـان و خوارزمیـان بـرای چیرگـی بـر پهنـه‌ای گسترده‌تر از مرز توانشان بـود، بهـره جسـت و در سـدهٔ هفتم قمری، از سیردریا گذشت و پا به فـرارود و سـپس خراسـان نهـاد و کشـتاری شـگفت در خراسـان کـرد. چنگیزخان مغول بر خراسان دست یافت و بازمانـدگانش بر فراتـر از خراسـان، بـر ایـران و عـراق دسـت یافتنـد. ایلخانان دهه‌هایی چند بر ایران فرمان راندنـد. خراسـان ویرانـی را در دوران مغـول آزمـود. گویـا دوران بـازی خراسـانیان در تـاریخ ایـران بـه پایـان رسـیده بـود. در نیم‌نفس آخر، سربه‌دارانی پا به میدان نهادنـد و غوغـایی به پا داشتند، اما دیگر آن توان بودن نبود (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۵: ۴۱۲). خراسان خموشی پیشه کرد و به شـمارش زمان برای بدرود با بزرگینگی نشست.

مغولان بـار بسـتند و از ایـران رفتنـد و بازمانـدگان کم‌توان‌گشتهٔ آنان، شماری به هنـد درآمدنـد و پـس‌تـر، زنجیرهٔ شاهی بابُریان را بـر پـا داشـتند کـه نماینـدگان فرهنگ خراسانی بودند برای چیرگی بر هنـد و فرهنـگ درخشانش. بازمانده‌ای دگر از سـمرقند برخاسـت: تیمـور گورکان. گورکانیان آمدند. تیمور گورکـان در سـال ۸۷۳، بـر خراسـان و ایـران چنـگ انـداخت و چـون روزگـار بازماندگانش به پایان رسـید، ازبـک‌هـا از راه رسـیدند و شیبک‌خان کشتاری بزرگ در خراسان کرد. سخت است نشستن و چشم‌دوختن به راه که کی چه کسی می‌آیـد و می‌کشد و توان ایستادگی نیست.

نقشهٔ۶. سرزمین زیر فرمان امیر تیمور گورکان

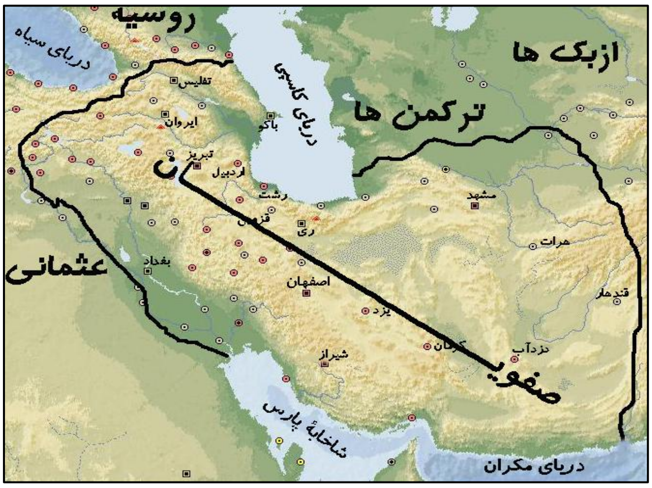


مأخذ: وزارت کشور، ۱۳۵۰: ۵۹.

خراسان و ایران را صفویان از تاخت‌وتاز چندسدهٔ تُـرک، ترکمان، خوارزمی، تیموری و ازبک رهاند. ایران یکپارچه شد و خراسان، آرامش را آزمود.

شاه‌اسماعیل یکم صفوی، شیبک‌خان ازبک را سر از تـن کند و شاه‌عباس تا سیردریا را از چنگ تُرک و ترکمان و مغول و ازبک رهاند. چون مُـرد، بازمانـدگانش نـاتوان از ایستادگی دگرباره با همسایگان آزمند روبه‌رو شدند و این بار، قندهاریان از راه رسیدند؛ از سرزمینی میان خراسان و هند توانستند بر خراسان و اصفهان دست یابنـد و تـوان صفویان را فرو ریزند.

نقشهٔ۷. سررزمین زیر فرمان غزنویان



مآخذ: پرتو، ۱۳۸۱: ۸۹.

کشتار و غم و ازراه‌رسیدن بیگانـه، از عثمـانی و روس و انگلیسی. انگلیسِ کمین‌کرده بـرای چیرگـی بـر هنـد و چشم‌دوخته بر خراسـان و روسـیه، پـیش آمـده تـا مـرز شمالی خراسان و چشم دوخته بر هند. خراسان از دو سو در نگاه آزمند بیگانه خفتـه بـود کـه مـردی از خراسـان برخاست: نادر؛ نادرشاه افشار.

نقشهٔ ۸. سرزمین زیر فرمان نادرشاه افشار



مأخذ: پرتو، ۱۳۸۶: ۱۳۲.

نادرشاه افشار ایران را از چیرگی خنده‌آور قندهاریان رهاند و چند گاهی با تاخت‌وتازهایش دست بیگانهٔ چشم‌دوخته به ایران را از ایران کوتاه کرد و سپس به هند تاخت. بار دیگر، هندی‌ها خراسانی تازنده را دید و بار دیگر چپاول را آزمود. نادرشاه با هند آن کرد که ساختار نمادین ایستادگی هند نیز فرو ریخت. نادر با برایند چپاول خود بازگشت و سرمستِ توان و پیروز برای پس‌راندن ازبک‌ها، آمادهٔ تازش به فرارود شد و شبی در سال ۱۱۶۰، در قوچان در چادرش کشته شد.

نقشهٔ ۹. سرزمین زیر فرمان احمدشاه درانی



مأخذ: پرتو، ۱۳۸۶: ۱۳۹

برایند آنچه نادرشاه با هند کرد، چیرگی انگلیس بر هند بود. نادرشاه که مُرد، انگلیس بر هند دست یافت و روسیه خود را به میانهٔ فرارود رساند. دو چشم‌دوختهٔ آزمند، روسیهٔ چشم‌دوخته به هند و انگلیسی چشم‌دوخته به آسیای میانه و خراسان در آن میانه.

با مرگ نادر و ناتوانی جانشینانش در پاسداری از بازمانده‌های او، ایران پاره‌پاره شد و خراسان نیمی فراچنگ احمدخان درّانی آمد و نیم دیگر، در دست جانشینان ناتوان نادرشاه. پاره‌پاره‌بودن ایران، بسیاری از باشندگان سرزمین‌های مرزی را به‌سوی دشمنان آزمند ایران کشاند؛ به‌گونه‌ای‌که کسانی چون ازبکان و بسیاری

از باشندگان فرارود، به زیر چتر پشتیبانی دربار روسیه خزیدند و این، پای روس‌ها را در خراسان گشود.

فرمانروایی چندگاههٔ آقامحمدخان قاجار چارهٔ درد نشد و با کشته‌شدن او و بر تخت نشستن برادرزاده‌اش فتحعلی‌شاه، روزهای پاره‌پاره‌گری خراسان آغاز شد. دل‌مشغولی فتحعلی‌شاه و دربار قاجار به قفقاز و رویدادهایش، فرصت خوبی برای درون‌خیزی بی‌پردهٔ روس‌ها و انگلیسی‌ها به سرزمین‌های فرااترک، کابل، هرات و قندهار شد.

نقشهٔ ۱۰. ایران در سال ۱۸۱۳



مأخذ: وزارت کشور، ۱۳۵۰: ۶۹.

ازدست‌رفتن قفقاز، دل پاسداری از میهن را نگران و هراسان کرد. در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار، زمینهٔ جدایی پارهٔ بازمانده از افغانستان امروز در ایرانِ آن روز فراهم شد و در پی آن هم نگرانی، جنگ، ریا، فریب و خودفروشی‌های سیاسی و سرانجام، به پیمانی در پاریس رسید. به‌موجب این پیمان که در ۴مارس۱۸۵۷ بسته شد، ایران اعلام کرد:

اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می‌فرمایند از هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف‌نظر نموده و به‌هیچ‌وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان، هیچ‌گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می‌شوند که من‌بعد، از هرگونه مداخله در امورات داخلهٔ افغانستان احتراز کنند و قول می‌دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات بر نیایند. درصورتی‌که اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور رسد، دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را به اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه به‌کار نبرد؛ مگر آنکه اهتمامات دوستانه مثمرثمری نشود (وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹: ۱۲۱).

نیمی از پارهٔ خاوری خراسان، پس از مرگ نادر رفت و نیم دیگرش در این پیمان و در این پاره‌ها جدا گشت. پس از چندی، انگلیسی‌ها کشوری ساختند و بر آن نام افغانستان نهادند. افغانستان آمده بود تا دیوارهٔ ایستادگی دربرابر رهیابی روس‌ها به هند شود.

جدایی کابل و هرات، زمینه را برای جدایی دیگر پاره‌هایی در فرارود و فرااترک فراهم نمود و پس از

درگیری‌های بسیار، سرانجام بر پایهٔ پیمانی در ۲۱دسامبر۱۸۸۱، دربارهٔ مرزهای تازه در خراسان چنین پذیرفتند:

در طرف شرق بحر خزر، سرحد بین ممالک ایران و روس، از قرار تفصیل ذیل خواهد بود: از خلیج حسینقلی الی چات، سرحد بین‌الدّولتین بحری رود اترک است. از چات خط سرحدی در سمت شمال شرقی قلل سلسله کوه‌های سنگوداغ و ساکریم را متابعت کرده و بعد در سمت شمال به‌طرف رود چندر متوجه شده و در چقان قلعه به بستر رود مزبور می‌رسد. از اینجا در سمت شمال به قلل کوه‌هایی که فاصل درهٔ چندر و درهٔ سومبار است متوجه شده و در سمت مشرق قلل کوه‌های مزبور را متابعت کرده و بعد، به‌طرف بستر رودخانهٔ سومبار و در ملتقای رود مزبور با نهر آخ آقایان فرود می‌آید. از این نقطهٔ اخیر، به‌طرف شرق بستر رود. سومبار خط سرخه محسوب می‌شود الی خرابه‌های مسجد دادیانه و از مسجد دادیانه الی قلل کوپت داغ سرحدی راهی است که به درون ممتد است. پس از آن، خط سرحدی در امتداد قلل مزبور، به‌سوی جنوب شرق حرکت می‌کند، ولی نرسیده به انتهای تنگهٔ گرماب به‌طرف جنوب برگشته و از سر کوه‌هایی که فاصل درهٔ سومبار و سرچشمهٔ گرماب هستند، گذشته و بعد متوجه به‌سوی جنوب شرقی شده، از قلل کوه‌های میزنو و چوب بست عبور کرده و راهی را که از گرماب به رباط می‌رود، در محلی ملاقات می‌کند که در ورستی شمال رباط است. چون به این محل رسید، خط سرحدی از قلل کوه‌ها الی قلل کوه دالانچه کشیده شده، پس از آن از شمال قلعهٔ خیرآباد گذشته و در سمت شمال شرقی الی حدود گوگ قتبال ممتد شده و از حدود گوگ قتبال به دربندرود فیروزه تقاطع می‌کند و از اینجا در سمت جنوب شرقی متوجه به قلل کوه‌هایی می‌شود که ازطرف جنوب، وصل به دره‌ای است که راه عشق‌آباد و فیروزه از آن عبور می‌کند و پس از آنکه قلل کوه‌های مزبور را الی اقصی نقطهٔ شرقی متابعت نمود، خط سرحدی به شمالی‌ترین قلهٔ کوه اسلم گذشته و در سمت جنوب شرقی قلل این کوه‌ها را طی کرده و بعد شمال قریهٔ کلته چنار را دور زده و به محل اتصال کوه‌های زیرکوه و قزل‌داغ می‌رسد. از اینجا خط سرحد در سمت جنوب شرقی از قلل سلسله زیرکوه کشیده می‌شود تا اینکه به درهٔ رود بابادرومز برسد. بعد از وصول به این محل، به‌طرف شمال حرکت و در راهی که از گاورس الی لطف‌آباد ممتد است، به جلگه می‌رسد؛ به‌طوری‌که قلعهٔ بابادرومز در شرق این خط واقع می‌شود (پرتو، ۱۳۸۳: ۹۸)

نقشهٔ ۱۱. سرزمین فرااترک



مأخذ: پرتو، ۱۳۸۱: ۸۸.

اشک‌آباد رفت، سمرقند و بخارا رفتند، هرات رفت و کابل هم. دیگر نمی‌توان کنار جوی جیحون نشست و دیگر نمی‌توان خواند: ای بخارا دیر باش و دیر زی. دیگر نمی‌توان از شکرخند سمرقندیان یاد کرد. دیگر نمی‌توان با سمنوپزان تاجیک خواند: سمنک در جوش، ما کفچه زنیم. دیگر نمی‌توان بر بام گلین خانه‌ای در هرات خفت و نخستین پرتو خورشید را به گاهِ برآمدن دید و دیگر و دیگر و دیگر. اما هنوز سرخس هست و خبوشان و نیشابور و توس. اگر رودکی نیست، فردوسی هست که بر مزارش بنشینیم و با او بخوانیم: ایران همیشه می‌پاید.

خراسان بازمانده برای ایران، چندی پیش سه‌پاره شد. سه استان شمالی و جنوبی و رضوی.

۵. برایند

خراسان دیاری است که بارها در درازای تاریخ ایران، مردانی را برای دوباره زنده‌کردن ایران برپا داشته است؛ چون اشکانیان، طاهر، سامانیان و نادرشاه افشار.

این دیار، در دوران سختِ چیرگی تازیان بر ایران، باغچهٔ پرورندهٔ گیاه فرهنگ نو ایرانی شد و زبان پارسی، بی‌گمان پدیدآمدهٔ این دیار است.

خراسان سده‌هایی چند دریافت‌دارندهٔ برایند فرهنگ چینی و هندی بود و با هوشمندی، پاره‌های نو و سازندهٔ آن‌ها را دریافت نموده و به فرهنگ ایرانی هدیه کرد.

در این پژوهش، تلاش بر این بود که به‌گونه‌ای خراسان و نقش این دیار را در پاسداری از فرهنگ ایران بررسی کنیم. برایند تلاش در این راه، گستره‌ای بزرگ می‌جوید تا دستاوردها نمایان شود و در مقاله‌ای نمی‌توان همهٔ آنچه باید دربارهٔ خراسان و نقش آن دیار در تاریخ و فرهنگ ایران نمایانده شود، عنوان نمود. دراین‌راستا، تنها به پاره‌ای از موارد اشاره می‌گردد:

۱. خراسان، همواره پاس‌دارندهٔ ایران دربرابر تازش جهان‌جویانِ تازنده از پهنه‌های شمال خاوری ایران به ایران‌زمین بوده است.

۲. خراسان، دیاری گسترده و دربردارندهٔ مردمی گوناگون بوده است.

۳. خراسان، میانجی فرهنگ‌های برون‌خیز به ایران از چین و هند بوده است.

۴. خراسان، کانون برون‌فرستی فرهنگ ارجمند ایرانی، به سرزمین گستردهٔ چین و دیار هند بوده است.

۵. خراسان ایرانی، سازندهٔ ایران پس از هجوم بیگانگان از چهار سو به مرزهای این سرزمین بوده است.

۶. خراسان، ازدست‌دهندهٔ بیشترین زمین ایران‌زمین در سدهٔ نوزدهم میلادی بوده است.

۷. خراسان، پیونددهندهٔ فرهنگ و تمدن ایران از پیش از اسلام به پس از آن است.

فهرست منابع

ابن حوقل(۱۳۵۴)؛ **صورۀ الارض**، مترجم: دکتر جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ابن فقیه، ابوبکر احمد بن اسحق همدانی(۱۳۴۹)؛ **مختصر البلدان**، مترجم: ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
اشپولر، برتولد(۱۳۴۹)؛ **ایران در دو قرن نخستین اسلامی**، مترجم: جواد فلاطوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
پرتو، افشین(۱۳۸۱)؛ پیمان آخال، **جدایی آسیای میانه از ایران**، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش۱۱۹.
پرتو، افشین(۱۳۸۶)؛ پیمان پاریس، **داستان غم‌انگیز جدایی هرات از ایران**، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۲۵۵و۲۵۶.
حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله هروی(۱۳۴۹)؛ **جغرافیای حافظ ابرو، تصحیح مایل هروی**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
حموی، یاقوت(۱۳۶۲)؛ **برگزیدۀ مشترک یاقوت حموی**، مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
رایت، دنیس(۱۳۵۰)؛ **انگلیسی‌ها در میان ایرانیان**، مترجم: لطفعلی خنجی، تهران: امیرکبیر.
رحمان‌زاده، علی(۱۳۸۵)؛ **خراسان در برابر ترکان**، تهران: سیمرغ.
کاظم‌زاده، فیروز(۱۳۵۴)؛ **روس و انگلیس در ایران**، مترجم: منوچهر امیری، تهران: جیبی.
کریستین، آرتور(بی‌تا) **ایران در زمان ساسانیان**، مترجم: رشید یاسمی، تهران: ابن سینا.
گرگانی، فخرالدین اسعد(۱۳۲۸) **ویس و رامین**، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: بروخیم.
گیرشمن(۱۳۴۵)؛ **تاریخ ایران**، مترجم: دکتر محمّد معین، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
مصاحب، غلامحسین(۱۳۴۷) **دایرۀالمعارف فارسی**، تهران: فرانکلین.
وزارت کشور(۱۳۵۰) **اطلس تاریخ ایران**، تهران

Encyclopedia of Britanica (1994); london.
Encyclopedia of Islam (1990); New York.
Watson, Mark. OLD INDIA(1998); London